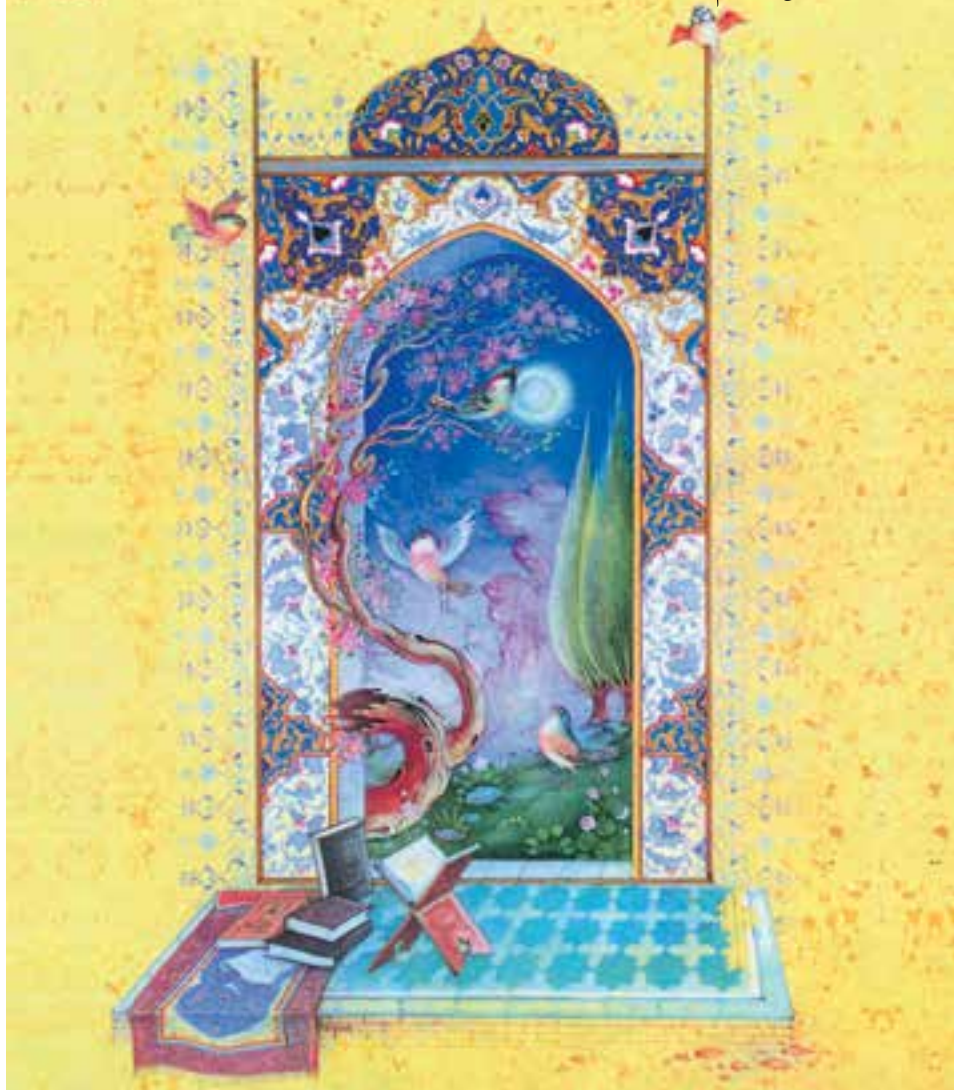


فصل هشتم: سفرنامه، حسب حال، زندگی نامه

اهداف کلی فصل:

۱. آشنایی با جلوه‌های هنری و ادبی سفرنامه، حسب حال و زندگی نامه نویسی
۲. آشنایی با نمونه‌هایی از سفرنامه، حسب حال و زندگی نامه‌ی نویسندگان گذشته و معاصر
۳. آشنایی با برخی از چهره‌های ادبی صاحب سفرنامه، حسب حال و زندگی نامه
۴. توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری



درآمدی بر سفرنامه، حسب حال، زندگی نامه

ثبت دیده ها، شنیده ها و تجربیاتی که فرد در مسیر سفر خویش به نقاط دور و نزدیک به آن نهد دست می یابد، به آفرینش آثار می خواندنی و دل پسند به نام «سفرنامه» می انجامد که در ادبیات ملت ما جایگاهی ویژه دارد. سفرنامه در بردارنده می اطلاعاتی سودمند درباره می مسائل جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و... است.

در «حسب حال نویسی»، نویسنده به بیان حالات و احساسات خویش می پردازد و بازبانی صمیمی، روان و دل نشین از دغدغه های می که در باره می خود دارد، سخن می گوید.

بیان میسر زندگی و حوادث و فراز و نشیب های آن بخش دیگری از ادبیات ملت ما است (زندگی نامه) که گذشته از شناساندن نویسنده، اطلاعاتی مفید از عصر و روزگار او نیز به دست می دهد.

در طول این فصل و نیز در سال های آینده با نمونه های از سفرنامه حسب حال و زندگی نامه آشنا خواهیم شد.



دس بیستم

ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴-۴۸۱ ه. ق) حکیم، شاعر و جهانگرد مشهور ایرانی است که در حدود چهل سالگی بهمان گونه که خود گفته است - از خواب غفلت بیدار شد و سفر هفت ساله را آغاز کرد و سفرنامه‌ی ناصر خسرو شرح مسافرت با او به سرزمین‌های اسلامی و شامل شهادت‌نامه‌ها و ملاقات‌های وی و حوادثی است که در طول این سفر تاریخ داده است. سفرنامه ساده و توضیحات آن دقیق است و اطلاعاتی بسیار ارزنده از روزگار نویسنده به دست می‌دهد.



سفر به بصره

چون به بصره رسیدیم، از برنگلی و عاجزی به دیوانخان مانده بودیم و سه ماه بود که سوی سر بازار نکرده بودیم و می‌خواستیم که در کرباب زوم باشد که گرم شوم که بواسر بود و جامه نبود من و برادرم بر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس* پاره‌ای در پشت بسته از سر ما کفتم اکنون ما را که در حمام گذاردند خوب صیقلی بود که کتاب در آن می‌نهادم. بفروختم و از بهای آن درنگلی چند، سیاه، در کاغذی کردم که بر کرباب بان دهم تا باشد که ما را دکلی زیادت تر در کرباب بگذارد که شوخ از خود بازکنیم. چون آن درنگت پیش او نهادم، در ماکریست: پنداشت که ما دیوانه ایم گفت: «بروید که بم اکنون مردم از کرباب بیرون می‌آیند، و نگذاشت که ما بر کرباب در زومیم. از آن جا با خجالت بیرون آیم و به شتاب بر فریم. کوه دکان بر در کرباب بازی می‌کردند: پنداشتند که ما دیوانگانیم. در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند. ما به گوشه‌ای باز شدیم و بتجرب در کار دنیا می‌نیکرستیم و نمکاری* از ماسی دینار مغربی می‌خواست، و بیج چاره نداشتیم.

جز آن که وزیر ملک ابوزکریا که او را ابو الفتح علی بن احمد می گفتند. مردی اهل بود فضل داشت از شرواد بیه کم می تام. به بصره آمده بود پس مراد آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بودی و این مرد پارسی هم دست تنگ بود و وصی نداشت که حال مرا مرتشی کند؛ احوال مرا نزد وزیر باز گفت چون وزیر بشنید، مردی را با اسی نزدیک من فرستاد که «چنان که هستی بر نشین نزدیک من آی». من از بد حالی و برهنگی شرم داشتم و رفیق مناسب ندیدم؛ زنده ای نوشتم و خذری خواستم و گفتم که «بعد ازین به خدمت رسم». و غرض من دو چیز بود؛ یکی بی نوابی؛ دویم گفتم همانا او را تصور شود که مراد فضل مرتبه ای است زیادت، تا چون بر زنده ای من اطلاع یابد قیاس کند که مرا اهلیت چیست، تا چون به خدمت او حاضر شوم خجالت نبرم. در حال سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بدیدم. از آن دو دست جامه ی نیکو ساختم و روزی سوم به مجلس وزیر شدیم. مردی اهل دادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن. ما را به نزدیک خویش باز گرفت. و از اول شعبان تا نیمه ی رمضان آن جا بودیم، و آن چنان اعرابی گراشی شتر بر ما داشت؛ بهی دینار، بهم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند. خدای، شبارک و تعالی، بمدی بندگان خود را از عذاب قرض و ذین فرج دهد؛ سخن سخن و ابله. و چون بخوابیم رفت، ما را به انعام و اکرام به راه و دیار کسب کرد، چنان که در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم، از برکات آن آزاد مرد، که خدای، غز و جل، از آزاد مردان خوشنود باد.

بعد از آن که حال دنیاوی ما نیک شده بود و بر یک لباسی پوشیدیم، روزی به در آن گرامه شدیم که ما را در آن جا گذاشتند. چون از در فریتم؛ که ما به بان و بر که آن جا بودند، همه بر پای خاستند و بایستادند چندان که ما در حام شدیم، و دلاک و قیم در آمدند و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آیدیم بر که در سخن گرامه بود، همه بر پای خاسته

بودند و نمی‌نشستند، تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم. و در آن میانه شنیدیم: حمای به یاری از آن خود می‌گوید: «این جوانان آنانند که فلان روز ما ایشان را در حمام گذاشتیم» و مکان بردند که ما زبان ایشان ندانیم؛ من به زبان تازی گفتم که: «راست می‌گویید، ما آنانیم که پلاس پاره ما بر پشت بسته بودیم». آن مرد نخل شد و غدرنا خواست و این برود حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار: «جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَالُهُ»، ما امید نباید شد که او تعالی رحیم است.

توضیحات:

۱. موی سر را تراشیده بودیم.
۲. راه خواهد داد. اجازه‌ی ورود خواهد داد.
۳. چرک و آلودگی از بدن پاک کنیم.
۴. با او رفت و آمد و دوستی داشت.
۵. وضع مالی خوبی نداشت.
۶. به حال من رسیدگی کند.
۷. فوراً، بلافاصله
۸. بابت کرایه‌ی شتر از ما طلب داشت.
۹. وارد شدیم.
۱۰. احترام گزاردند.
۱۱. بزرگ است شکوه او و لطف او فراگیر.

خودآزمایی:

۱. معادل امروزی عبارات زیر را بنویسید.
بخواستم رفت، برنشین، دررویم.
۲. چرا ناصر خسرو دعوت وزیر را نپذیرفت؟
۳. بیت مشهور فردوسی: «چنین است رسم سرای درشت گهی پشت زین و گهی زین به پشت»
با کدام قسمت متن ارتباط معنایی دارد؟ توضیح دهید.
۴. ناصر خسرو از حوادثی که برایش پیش آمده است، چه استفاده‌ای می‌کند؟
۵. حرف «ک» در خُرجینک به چه معنی است؟ دو نمونه‌ی دیگر از این کاربرد را در درس بیابید.

نوشتنی زیر کزیده‌ای از کتاب «پرستودر قاف» سفرنامه‌ی حج «علیرضا قزوینی» است و در
۱۳۴۲ (شاعر معاصر است. این سنی دیرین است که حج گزاران ابل قلم خاطرات برداشت‌های
خود را از حج در قالب سفرنامه به رشته‌ی تحریر می‌آورند. متن زیر با نمونه‌ای از این سفرنامه‌ها
آشنای شوید.

پرستودر قاف

بوی مدینه می‌آید. این را از نم‌نم باران فهمیدم. دل‌هایی تاب‌اند و چشم‌ها گریان بهمت چنان مسجد
«شجره» است. کلم‌کلم شهری سپیدپوشش به استقبالم می‌آید و من چه قدر دوست دارم «بصیح» را بنیم و چه قدر
دل‌م می‌خواهد «مدینه» را بغل کنم و چه قدر دوست دارم نخل‌های مدینه را، کبوتران حرم رسول الله (ص) را.



سه دامنک از پشت باید بین جا باشد و ما وصت این جا را نمی توانیم درک کنیم پیرمردی شروع کرده است به روضه خواندن و کاروان می‌گریه و اتوبوس آرام حرکت می‌کند و نم‌نم باران می‌بارد و دل‌هایی قرار است و کله‌ی وصال، نزدیک، قدم به شهری گذاشته ایم که روزی پیامبر (ص)، علی (ع) و فاطمه (س) در آن کام می‌زدند. جای پای تمام امامان را در این خاک می‌توان دید و خطر بال فرشتگان را می‌شود حس کرد.

اتوبوس از روی پلی بالای رود چشم‌بری گردانیم؛ کنبه سبز رسول الله (ص) را می‌بینم و اشتیاق و اندوه، اسکت می‌شود در چشم ما. ماشین دوری می‌زند و می‌رود به سمت خیابان علی بن ابی طالب (ع)، جلوی ساختمانی چند طبقه، شبیه تل‌های یک ستاره‌ی خودمان توقف می‌کند.

* شنبه ۱۳۷۲/۲/۲۷ - بقیع

مدینه‌نیمی از پشت است و بقیع‌نیمی از دیدن این قبرستان نه چندان بزرگ، چه بزرگ مردان و شیرزنانی را در خود جای داده است.

از شارع «علی بن ابی طالب» می‌گذرم؛ برای رسیدن بقیع، از محل ایکان ما تا حرم رسول الله (ص) فقط پنج دقیقه راه است. مدینه یک دست سفید پوشیده است و ساختمان‌های تیره رنگ اند و چند طبقه از جنس سیان و گاه سنگ، با آرم‌های اجنبی فراوان و تبلیغات فراوان تزیین شده است به حرم رسول الله (ص) و اصلاً اگر خوب دقیق شویم، می‌بینیم بقیع و حرم یکی است بقیع جزئی از حرم است و حدود حرم - آن‌طور که کتاب ما نوشته اند مشهور است - چهار فرسخ است، در چهار فرسخ.

این جا همان جایی است که پیامبر در موردش گفته است: «در روز قیامت نخستین مکانی که شگافته می شود بقیع است از آن هفتاد هزار نفر در صحرای محشر حاضر می شوند که چهره ایشان چون ماه شب چهارده می درخشد و بی حساب دارد و پشت می شوند. من کنار چنین خاکی ایستاده ام با چشم و دلی گریان و دیگران هم می گیرند از درد کلم کلم در بقیع را بازمی کنند جمعیت نسبتاً زیادی که ساعت ماست متظرند و در بقیع می شوند نگاه می کنم؛ خیلی با همان جا کفش ها را آورده اند و با پای برهنه به طرف بقیع می روند. از کوچه ای کوچک قسمت شرق مسجد النبی می گذریم؛ کوچه ای که فاصده بین دو دیوار است. وارد بقیع می شوم. بغل دستی ام می گوید: این قبر، قبر فاطمه بنت اسد است مادر حضرت علی (ع). سری تکان می دهم به علامت تشکر. آن قبر بلوئی، قبر عباس، عموی پیغمبر، است و آن چهار سنگ قبر چهار امام معصوم. آن اولی که نزدیک تر از همه به قبر فاطمه است، امام محبتی (ع) است؛ یعنی همان کودکی که در امان پیامبر بزرگ شد و رسول الله (ص) نمی گذاشت یک لحظه بر زمین ماند و همیشه در آغوشش می گرفت. چرا این جا و چرا این گونه؟ بعد از حلت پیامبر و شهادت پدر و مادر، وصیت کرده بود او را کنار پیامبر دفن کنند اما جنازه را تیر باران کردند و ناچار این جا دفن شد. آن دیگری امام مجاهد (ع) است، پسر برادر از کربلا آمده بود و بیچ گاه بعد از آن واقعه در زیر سقف نیا سود و همیشه به یاد تشنگی پدر و آن هفتاد و دو تن دیدگانش گریان بود و تقدیر چنین شد که اینک نیز آفتاب، سنگ مزارش باشد. آن سنگ سومی، قبر خورشید علم است؛ امام باقر (ع) و چهارمی امام صادق (ع)، دست در گردن پدر انداخته است و نجاش بیست کاظمین است. این چهار تن در یک فضای سنگ چین به اندازه ی دو متر در دو متر خفته اند و در فاصله ی کمی از آن ما عباس، عموی پیامبر، خفته است. دیواری خراب شده و سنگ چین، دور تا دور این مرقد های تابناک کشیده شده است؛ از سمت

به بلندی حدود یک متر باقی مانده از کنگدانی که پیش تر وجود داشت و حالا خرابش کرده اند و من می خواهم بجز را در کوزه ای بریزم و آن به عظمت او چند سطر خلاصه کنم؛ مگر می شود؟ شش بار فاتحه می خوانم و شش سلام می دهم و می مانم چه کنم. نمی توانم دل بکنم. نمی توانم تکان بخورم؛ فرصت کم است. بلندی شوم و می روم به سمت چپ در ورودی؛ به جایی که چند نفر ایستاده اند و یکی شان که مرد کاملی است عجیب گریه می کند و شانه هایش چه تکانی می خورد و گاه زمزمه ای دارد با خود. می گویم: این جا کجاست؟ جوانی عسکی و هم وطن کاغذی نشانم می دهد؛ نقشه می بقیع است. همان جامی نشینم به تاشا. می گویم: پس این جا قبر «ام البنین» است؟ سری تکان می دهد و می گوید: آن دو قبر کنارش هم دو تن از عمه های پیامبرند؛ «صفیه» و «عاتکه». همان جامی نشینم و یاد ابوالفضل (ع) می افتم و کمی بعد یک جاننازیم از کوره راه می رسد؛ به همراه مردی که تصدیق دارد و آرام زمزمه می کند که دل را می برد به صحرای کربلا. وقت کم است و باید عجله کرد. اگر درک درستی داشته باشیم، باید بوی بهشت را از همین جا استشمام کنیم.

خود آزمایی:

۱. چرا نویسنده نام سفرنامه‌ی خود را «پرستو در قاف» گذاشته است؟
۲. چرا نویسنده معتقد است که در مدینه می توان عطر بال فرشتگان را حس کرد؟
۳. دو نمونه‌ی «جان بخشی به اشیا» (تشخیص) را در متن پیدا کنید.
۴. مقصود نویسنده از جملات «بوی مدینه می آید؛ این را از نم باران فهمیدم» چیست؟
۵. مقصود نویسنده از جمله‌ی «و تقدیر چنین شد که اینک نیز آفتاب، سنگ مزارش باشد» چیست؟
۶. جمله‌ی «می خواهم بحر را در کوزه‌ای بریزم» یعنی چه؟ این جمله یادآور کدام بیت مولوی است؟
۷. نثر تاریخی درس قبل را با نثر امروزی این درس، مقایسه کنید.